

بیشتر در آنها نفوذ دارند. امام گفتند: "از این غیبیهایی که شما می‌گویید ما خبر نداریم." گفتیم: "این یک مساله واضحی است ما باید روی مسائل مختلف دنیا حساب کنیم و مطابق منافعمان حرکت کنیم، اگر یک امتیازی به اینها داده بشود بهتر از آن است که تحت فشار مجبور شویم در زمان جمهوری خواهها این مساله را حل کنیم، ممکن است به خاطر همین مساله دموکراتها شکست بخورند و جمهوری خواهها سر کار بیایند"، که ظاهرا ایشان مساله را به مجلس شورا محول کرده بودند و در مجلس مذاکره با آمریکا تصویب نشده بود.

برگزاری اولین انتخابات ریاست جمهوری

س: درباره اولین دوره ریاست جمهوری بفرمایید علت اصلی رویکرد عده‌ای از شخصیت‌های انقلاب از جمله دفتر امام به آقای بنی‌صدر چه بود، با توجه به اینکه شخصیت‌های بزرگی در آن زمان در قید حیات بودند؟

ج: مرحوم امام در آن وقت مخالف بودند روحانیین در کارهای اجرایی وارد شوند، وگرنه مرحوم بهشتی برای این جهت لیاقت کافی داشتند، و از میان غیرروحانیین ابتدا بیش از همه آقایان جلال‌الدین فارسی و بنی‌صدر مطرح بودند، بعد که آقای فارسی کنار رفتند آقای حسن حبیبی به جای ایشان مطرح شد البته آقای مدنی هم در آن زمان مطرح بود ولی آقای بنی‌صدر جاذبه‌اش بین روشنفکران بیشتر شده بود و شاید در اثر تبلیغات زیاد بوده است، و آقای حبیبی با اینکه مرد سزاوار و پخته‌ای است ولی خود ایشان کمتر خودشان را در معرض مقامها قرار می‌دهند.

انتخاب اعضای شورای عالی قضایی و نصب قضات

س: در اوایل انقلاب گویا انتخاب قضات نیز از سوی رهبر انقلاب به حضرتعالی واگذار شد، در این رابطه نیز توضیحاتی بفرمایید.

ج: در مرحله اول تعیین قضات به عهده رهبر انقلاب بود و آقای خلخالی را خود ایشان نصب کردند، ولی ایشان با توجه به گرفتاریهای زیاد بمن و آقای مشکینی فرمودند از طرف من شما دونفر این کار را انجام بدهید، آن وقت مراجعات و گرفتاریهای ما هم زیاد بود. در همان ایام بود که هم من و هم آقای مشکینی برای شرکت در مجلس خبرگان قانون اساسی انتخاب شدیم و در تهران بودیم، به همین جهت به آقای مومنی و آقای شرعی گفتیم شما شناخت بیشتری نسبت به طلاب و فضایی حوزه دارید افراد خوب را برای این کار گزینش کنید، آقایان افرادی را گزینش می‌کردند و برای ما می‌نوشتند که فلانی برای این مسئولیت صلاحیت دارد و ما هم حکم قضاوت برای آنها صادر می‌کردیم، آن وقت هنوز تشکیلات مرتب نبود حتی مخارج آنها را هم من می‌دادم، مخارج بسیاری از ائمه جمعه را هم من می‌دادم چون حقوق و بودجه‌ای برای این کار مشخص نشده بود و ما از وجوهات شرعی این‌گونه امور را اداره می‌کردیم، البته با وجه مختصری، و این امر واقعا مشکل نظام ما بود وقتی که انقلاب ما پیروز شد اقلا هزار قاضی مجتهد عاقل عادل و آگاه به موازین حقوقی لازم داشتیم در صورتی که حتی ده نفر واجد شرایط و مهیا در اختیار نداشتیم و چقدر از این ناحیه به نظام لطمه خورد.

بعدا مرحوم امام طی حکمی احراز مقام اجتهاد قضاتی را که داوطلب برای شرکت در شورای عالی قضایی بودند در هر دو دوره به اینجانب واگذار کردند که هر دوره پنج‌سال بود، و من در حد توان برای

سر و سامان یافتن امور قضایی تلاش می‌کردم و در فرصتهای مختلف به آنها توصیه‌هایی داشتم تا بتدریج با شکل گرفتن تشکیلات قضایی کشور کارها به آنها محول گردید، و بعداً به تشکیلات دادگاه عالی قضات و هیات‌اعضای زندانیان و کارهای دیگر اقدام شد که در جای خود در مورد هر یک توضیح خواهم داد.

س: در همان زمان که حضرت‌عالی و آقای مشکینی متصدی نصب قضات بوده‌اید، دستورالعمل جامع و کاملی را در یازده بند خطاب به دادگاه‌های انقلاب سراسر کشور صادر نمودید که در آن به نکات ارزشمندی اشاره شده بود، نویسنده و پیشنهاددهنده این متن حضرت‌عالی بودید یا آقای مشکینی؟

ج: معمولاً این قبیل دستورات در بیت اینجانب تنظیم می‌شد و ایشان هم امضا می‌کردند، در آن زمان صددرصد تفاهم وجود داشت. (پیوست شماره ۶۴ و ۶۵)

فصل هشتم

دوران قائم مقامی

(۱۳۶۸-۱۳۶۴ ه.ش)

موضوع قائم مقامی رهبری
 نامه به آیت الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان
 اعتراض به برخورد با آیت الله سید صادق روحانی
 مخالفت با حصر آیت الله قمی
 اعتراض به برخورد با آیت الله شریعتمداری
 صحبت با حضرت امام راجع به خلافت‌های اطلاعات
 ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت الله شریعتمداری
 گسترش توقعات و انتظارات مردم
 ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)
 تاسیس دانشگاه امام صادق (ع)
 پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس
 دانشکده پزشکی قم
 تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم
 تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه
 تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان
 تاسیس مرکز فرهنگی در لندن
 تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها
 بازسازی مدرسه دارالشفاء
 سرنوشت مدرسه دارالشفاء
 تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق (ع)، دارالشفاء و...
 تاسیس دادگاه عالی
 هیات عفو و تعیین نماینده برای رسیدگی به امور زندانیان
 طرح برخی از مسائل انتقادی و نصیحت‌آمیز در سخنرانیها
 طرح اشکالات و تذکرات به امام و مسئولین یا مردم؟
 کودتای خزنده یا خطر انزوای نیروهای انقلاب
 نظام عرضه و تقاضا با نظارت حکومت
 کشاورزی ریشه استقلال و رشد اقتصادی
 هیاتهای واگذاری زمین و مساله بند "ج"
 تعیین نماینده در دانشگاهها
 تعیین نماینده در انجمن‌های اسلامی معلمان و دانش‌آموزان
 اعلام راهپیمایی میلیونی برای آزادسازی قدس
 مساله افغانستان
 آزادی مطبوعات و رسانهها
 آزادی احزاب سیاسی
 انتخابات آزاد
 شورا و مشورت

ضرورت برخورد صحیح با جریان روشنفکری
اعلام هفته وحدت و هفته ولایت و روز جهانی مستضعفین و...
جذب مغزها و سرمایه‌های معنوی کشور
جریان کتاب "الخمینی فی میزان الشرعیه"
جریان کتاب "وارث ملک کیان"

موضوع قائم مقامی رهبری

س: مجلس خبرگان حضرتعالی را به عنوان قائم مقام رهبری انتخاب کردند، لطفا بفرمایید جزئیات این قضیه از چه قرار است و چه کسانی و با چه مقدماتی آن را به اجرا در آوردند؟ آیا شما از این تصمیم مطلع بودید؟ آیا با آن موافق بودید؟ آیا شما علانمی بر این مساله که احیاناً امام با آن مخالف است احساس کرده بودید؟ آیا خبرگان قانونا چنین حقی را داشتند که برای رهبر قائم مقام معین کنند؟ لطفا در این زمینه توضیحاتی بفرمایید.

ج: اصل قضیه را بدون اطلاع من اقدام کرده بودند. خبرگان جلسه‌ای تشکیل داده بودند و خودشان این را پیشنهاد کرده بودند، گویا آقای هاشمی و آقای خامنه‌ای و بعضی افراد دیگر کارگردان بوده‌اند، این طور هم نبوده که بیایند رای بدهند که ما فلانی را انتخاب کردیم، ظاهراً چنین حقی هم نداشتند، چون خبرگان برای این بوده که در صورتی که برای رهبر پیش آمدی بشود رهبر معین بکنند، به عنوان قائم مقام در قانون اساسی چیزی پیش بینی نشده بود، کار آنها هم به عنوان تعیین و نصب نبوده، آنها گفته بودند همان طور که امام مورد توجه ملت بود و مسلت به ایشان علاقه داشتند بعد از امام هم آن کس که ما اطلاع داریم مورد توجه ملت است و ملت به او علاقه دارند فلانی است، بنابراین عملاً ایشان به عنوان رهبر آینده مشخص است، (۱) در واقع خبر داده بودند از اینکه ایشان همان محبوبیت امام را در میان مردم دارند و مورد علاقه و تایید مردم هستند، و مضمون مصوبه و اطلاعیه مجلس خبرگان در این مورد نیز همین بود، گفته بودند ایشان این مزایا را دارند، و هر کس صحبت‌هایی کرده بود، از نظر علم، از نظر سیاست و...، و بنا بوده که این تصمیم مخفی باشد، من هم از این جریان خبر نداشتم، اما امام جمعه قزوین آقای باریسکین در نماز جمعه قزوین قضیه را فاش می‌کند و بعد از ایشان آقای هاشمی هم در نماز جمعه تهران مطرح می‌کند، من واقعا با این معنا مخالف بودم برای اینکه باید می‌گذاشتند که این مساله مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد، گذشته از اینکه این مطلب چه بسا توهین به امام تلقی می‌شد و شاید هم باعث تحریک مراجع و بزرگان می‌گردید، و این کار درستی نبود که ما عده‌ای را تحریک کنیم و نسبت به ما مخالف شوند، همان گونه که آقای حاج سید صادق روحانی دوازده روز در جلسه درسشان راجع به این موضوع صحبت کرده بودند که چرا مثلاً خبرگان این تصمیم را گرفتند، دیگران هم اگر اعتراضی نکردند در ذهنشان لابد چنین چیزهایی بوده است.

۱ هر چند حضرت آیت‌الله العظمی منتظری در سال ۱۳۶۴ توسط مجلس خبرگان به صورت رسمی به عنوان رهبر آینده‌ای که مورد تایید مردم است معرفی گردیدند اما از قبل از پیروزی انقلاب نیز معظم له به عنوان برجسته‌ترین فرد برای جانشینی امام خمینی و کسی که توان ادامه این راه حساس و خطیر را دارد نزد مردم و حضرت امام (ره) مطرح بوده است. اسناد به دست آمده از ساواک (پیوست شماره ۶۶) بحساسیت ویژه نسبت به ایشان مبین این نکته است. از همان اوایل پیروزی انقلاب شعار: "قائم مقام رهبری آیت حق منتظری" یکی از شعارهای رایج مردم ایران محسوب می‌شد. حتی اکثر کسانی که با مطرح شدن اصل "ولایت فقیه" در قانون اساسی مخالف بودند به طور ضمنی شایستگی و رویکرد عمومی مردم به آیت‌الله منتظری را می‌پذیرفتند، به قول یکی از بزرگان که به اصل ولایت فقیه منتقد بود: "ولایت فقیه قبایی است که تنها به قامت آیت‌الله

خمینی می‌برازد و اگر کمی اغماض کنیم و این قبا را گشادتر نماییم به قامت آیت‌الله منتظری نیز می‌برازد. "مرحوم حاج سیداحمد خمینی نیز در رنجنامه خود به این واقعیت اذعان می‌کند که قائم‌مقامی آیت‌الله منتظری در سال ۵۸ مطرح بوده است، گرچه او چنین بیان می‌کند که خودش در آن سال این موضوع را مطرح کرده است. پذیرش جانشینی آیت‌الله منتظری برای رهبری انقلاب اسلامی در حالی از سوی مردم صورت پذیرفت که شخصیت‌های بزرگوار همچون آیت‌الله مطهری و آیت‌الله بهشتی در قید حیات بودند، بلکه خود آنان نیز موید این اقبال عمومی بودند، چه، آنجا که آیت‌الله بهشتی در نامه خود به امام خمینی (ره) دلایل مخالفت خود با لیبرالها را برمی‌شمرد، یکی از آن دلایل را مخالفت آنان با رهبری آینده آیت‌الله منتظری می‌داند. از همین روست که مجلس خبرگان رهبری اول هم هنگام اعلام رسمی قائم‌مقامی ایشان، این نکته را مورد نظر داشته و در مصوبه خود آن را با صراحت بیان می‌دارد.

نامه به آیت‌الله مشکینی رئیس مجلس خبرگان

در همین رابطه من در همان زمان که زمزمه این مسائل بود یعنی در مورخه ۱۳۶۴/۶/۳۰ نامه‌ای به آیت‌الله مشکینی که رئیس مجلس خبرگان بود نوشتم، به مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عباس ایزدی ام‌سام جمعه نجف‌آباد و آیت‌الله طاهری امام جمعه اصفهان نیز مخالفتم را ابراز داشتم و جدا از آنان خواستم با دوستان صحبت کنند، من واقعا با تعیین خود مخالف بودم، این سبب شد که توقعات بیشتری متوجه من شود و از آن طرف کاری هم که دست من نبود، برای بعضی آقایان هم ممکن بود این سؤال پیش بیاید که آخر به چه ملاکی؟ و با چه مجوزی؟ بالاخره خوب بود مسائل به شکل طبیعی پیش می‌رفت، بعد هم که خبرگان بودند هر چه را که مصلحت می‌دانستند عمل می‌کردند، به نظر من تعیین قائم‌مقام کار درستی نبود و به ضرر من و ضرر کشور هم تمام شد. (پیوست شماره ۶۷ و ۶۸) آیت‌الله مشکینی هم جواب مفصلی برای این نامه من نوشتند، و گرچه ایشان قاعدتاً نظرشان نبوده که نامه پخش شود ولی چون زمان زیادی از آن گذشته و همچنین برای ثبت در تاریخ بد نیست که آورده شود. (پیوست شماره ۶۹)

س: احساس می‌فرمایید کسی روی این قضیه عنایتی داشته است؟

ج: من نمی‌دانم، می‌گویند آقای هاشمی رفسنجانی و آقای خامنه‌ای خیلی دنبال قضیه و مصر بوده‌اند، ظاهراً آقایان حسن‌نیت داشته‌اند و نظرشان احتیاط برای آینده نظام بوده است و اکثر آقایان تعریف و تمجید کرده بودند، ولی همان وقت بعضی می‌گفتند احتمالا توطئه‌ای در قضیه بوده، من اگر بدبینانه تحلیل کنم می‌گویم اصلا شاید آن قضیه مقدمه جریانات بعد بوده که مساله را سر زبانها بیندازند و بعد زمینه را از بین ببرند، برای اینکه اگر قضیه به صورت طبیعی پیش می‌رفت مسائل به اینجایها کشیده نمی‌شد و این همه بدبینی به روحانیت به وجود نمی‌آمد و دشمنان هم سسوا استفاده نمی‌کردند، از قدیم می‌گفتند اگر می‌خواهید کسی را خراب کنید به طور غیر طبیعی او را بالا ببرید و بعد مقدمات سقوط او را فراهم کنید. بالاخره مرا سر زبانها انداختند، توقعات و حسادت‌ها و حساسیتها شروع شد و در نهایت جریانات مرموز ذهنیتی برای امام و دیگران درست کردند، البته من که الحمدلله اصلا انتظار مقام و موقعیت را نداشتم و ندارم، ولی این کار غلطی بود، هم‌به‌ضرر من بود هم به ضرر انقلاب، و اصلا خبرگان حق نداشتند که قائم‌مقام تعیین کنند، این در قانون اساسی پیش‌بینی نشده بود، بالاخره من مخالف بودم، خیلی از کسانی هم که به من علاقه‌مند بودند با این قضیه مخالف بودند.

س: آن وقت آیا احساس می‌شد که حضرت امام هم مخالفتی دارند؟
 ج: من نمی‌دانم، اگر ایشان در آن وقت مخالف بودند لازم بود همان وقت ولو با کنایه یا پیغام به من یا دیگری و یا به خبرگان می‌فرمودند، زیرا مصلحت نظام از همه چیز مهمتر بود، بلکه بعضی از آقایان نقل کردند پس از تعیین شما از طرف خبرگان خدمت ایشان رسیدیم و به ایشان گفتیم ایشان خیلی خوشحال شدند (۱۰). البته در یک مورد هم که من با امام صحبتی داشتم ایشان می‌فرمودند: "شما خودتان یک رهبر هستید شما برج بلند اسلام هستید، در صحبت‌هایتان دقت بیشتری بکنید، من خبر دارم رئیس جمهور آمریکا وقتی که می‌خواهد صحبت بکند ششصد نفر صحبت او را بررسی می‌کنند بعد صحبت می‌کند." من گفتم: "آقا شما خودتان هم همین کار را می‌کنید؟" گفتند: "نه، من هم بدمی کنم." (پیوست های شماره ۷۰ و ۷۱)

۱ کتاب "بیعت یا حماسه قرن" صفحه ۷۴ به بعد.

اعتراض به برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی

س: آیا قضیه برخورد با آیت‌الله سید صادق روحانی در ارتباط با همین صحبتی بود که در مورد قائم مقامی رهبری شما کرده بودند؟
 ج: بله آقای حاج سید صادق روحانی دو روز در این رابطه سر درس صحبت کرده بودند، بعد بدون اطلاع من رفته بودند در خانه ایشان و مزاحشان شده بودند و درس ایشان را نیز تعطیل کردند و ایشان را محصور نمودند، آقای ری شهری که آن وقت وزیر اطلاعات بود آمد اینجا، من به او گفتم: "آقای ری شهری این کار درست نیست و به ضرر من هم هست، ممکن است آقای آسید صادق روحانی فکر کند که از ناحیه من این کار صورت گرفته، من با این کار مخالفم." گفتم: "آخه ایشان نباید این حرفها را بزنند." گفتم: "ایشان یک آدم ملایی است و حق اظهار نظر دارد، برای صد یا دویست نفر از شاگردانش یک مطلبی را گفته روز بعدش هم همان حرفها را تکرار کرده، اگر ایشان راه می‌افتاد می‌آمد در صحن و سخنرانی می‌کرد و مردم را راه می‌انداخت و تظاهرات و سروصدا می‌کرد آن وقت می‌گفتند خلاف نظام کار کرده است، اما این اندازه باید به ایشان حق داد که نظرش را در درسش بگوید." من فکر می‌کنم الان هم آقای روحانی فکر می‌کند من باعث شدم که جلوی درس ایشان گرفته شود، با اینکه من با این کارها جدا مخالف بودم، و با آقای ری شهری هم سر این قضیه دعوا کردم منتها او به حرف من گوش نداد.

مخالفت با حصر آیت‌الله قمی

اصلا مساله حصر علما و مراجع از بدعتهای جمهوری اسلامی است و قدرت روحانیت و مرجعیت را شکست. من نسبت به حصر آیت‌الله قمی نیز اعتراض داشتم، از جمله یک شب سران و مسئولین در منزل من بودند، به وسیله آقای حاج احمد آقا به مرحوم امام پیغام دادم که حصر آقای قمی و آقای روحانی به ضرر اسلام و انقلاب و نظام است، آقای قمی با این همه مبارزات در حصر باشند به حساب حضرتعالی گذاشته می‌شود و بد است، احمد آقا هم ظاهرا قبول کرد ولی در عمل کاری صورت نگرفت و حصر ایشان ادامه یافت.

اعتراض به برخورد با آیت‌الله شریعتمداری

من به بازداشت و زندانی کردن آقای رستگار هم که در منزلش برای مرحوم آقای شریعتمداری فاتحه گرفته بود و او را به این خاطر زندانی کرده بودند اعتراض کردم، بالاخره آیت‌الله شریعتمداری یک مرجع بود که از دنیا رفته بود و قاعده‌اش این بود که خود امام خمینی برای ایشان فاتحه می‌گرفت، من این مطلب را به آقای ری شهری آن وقت که وزیر اطلاعات بود گفتم، یکروز آمده بود اینجا گفت: "من الان منزل آقای گلپایگانی بوده‌ام، این مطلب را به آقای گلپایگانی گفتم به شما هم می‌گویم، آقای شریعتمداری همین دوسه روزه رفتنی است، مبادا عکس‌العملی از خودتان نشان بدهید"، در حقیقت آمده بود تهدید کند، من به او گفتم: "بالاخره آقای شریعتمداری یک مرجع است که تعداد زیادی از ترکها به ایشان علاقه دارند، من اگر جای امام بودم در صورتی که آقای شریعتمداری فوت می‌شد در مسجد اعظم یک فاتحه برای او می‌گذاشتم، با این کار مردم خوشحال می‌شدند و احساس می‌کردند که مسائل شخصی در کار نیست، به نظر من فاتحه گرفتن برای ایشان یک کار عقلایی است." گفت: "این نظر شما را به بالا بگویم؟" گفتم: "بگو"، این قضیه تمام شد، آقای ری شهری رفت، بعد هم آقای شریعتمداری از دنیا رفت، جنازه او را که شبانه آورده بودند آقای حاج آقا رضا صدر خواسته بود بر او نماز بخواند نگذاشته بودند، بعد از چند روز من رفتم جماران دیدم آقای شیخ حسن صانعی و احمد آقا این مطلب را دست گرفته‌اند که بله، منتظری می‌گوید امام برای شریعتمداری فاتحه بگذارد، و این کار را مسخره می‌کردند تا اینکه یک شب که ما با امام جلسه داشتیم در آن جلسه همه مسئولین، آقای هاشمی، آقای خامنه‌ای، آقای موسوی اردبیلی، آقای موسوی نخست‌وزیر و احمد آقا هم بودند، در ضمن صحبتها من این مطلب را به امام گفتم که: "چالشکال داشت طبق وصیت آقای شریعتمداری که به آقای صدر گفته بودند تو بر من نماز بخوان در آن نیمه‌شب اجازه می‌دادند آقای صدر بر آقای شریعتمداری نماز بخواند، این به کجای انقلاب لطمه می‌زد؟ ولی حالا که نگذاشته‌اند آقای صدر همه این جریانات و جریان بازداشتش در یک جزوه هفتاد هشتاد صفحه‌ای نوشته است، خیلی هم محترمانه نوشته به کسی هم توهین نکرده است، اما این نوشته در تاریخ می‌ماند و بعد در آینده حضرتعالی را محکوم می‌کنند، می‌گویند آقای خمینی نگذاشت به یک نفر مرجعی که رقیبش بود نماز بخواند"، وقتی من این حرف را زدم امام ناراحت شدند و جمله تسندی راجع به آقای شریعتمداری گفتند که من خیلی تعجب کردم و حکایت از این داشت که ذهن ایشان را نسبت به آقای شریعتمداری خیلی مشوب کرده‌اند، گفتم بالاخره ایشان وصیت کرده بودند که این شخص بر او نماز میت بخواند و مانع شدند. مرحوم آیت‌الله گلپایگانی نیز راجع به جلوگیری از تشییع و احترامات لازمه نسبت به جنازه آن مرحوم اعتراض کردند. (پیوست شماره ۷۲)

در همان جلسه من راجع به بازداشت و زندانی کردن آقای مفتی‌زاده نیز با ایشان صحبت کردم و گفتم او در بین مردم کردستان مورد توجه است و به انقلاب هم خدمت کرده است و زندانی بودن او سوژه‌ای است که علمای اهل سنت در کشورهای دیگر نیز آن را به رخ ما می‌کشند و ما را محکوم می‌نمایند و می‌گویند: "این چه وحدتی است بین شیعه و سنی که شما آن را مطرح می‌کنید؟" ایشان از صحبت من بسیار عصبانی شدند و جمله‌ای را نسبت به آقای مفتی‌زاده فرمودند.

صحبت با حضرت امام راجع به خلافت‌های اطلاعات

باز من در همان جلسه بعضی از خلافت‌های اطلاعات را برای امام گفتم، گفتم: "آقا من می‌ترسم کار به جایی برسد که یک روزگاری برای اینکه امتیاز به ملت بدهیم مجبور شویم اطلاعات را منحل کنیم، همان طور که رژیم شاه آخر کار با انحلال ساواک می‌خواست این کار را انجام دهد ولی دیر شده بود"، گفتم: "وقتی که گفتم" در" سیا" نفوذ می‌کند و یا" سیا" در" کگب" نفوذ می‌کند" که دو سازمان جاسوسی فوق‌العاده پیچیده و مجرب و کهنه‌کارند "احتمال بدهید که عوامل خارجی در اطلاعات ما نفوذ پیدا کنند و کارهای خودشان را بکنند و آبروی اسلام و انقلاب را ببرند"، البته افراد مخلص و بجهای خوب هم در اطلاعات بوده و هستند، ولی یک عده فقط کار خودشان را می‌کردند و آگاهانه یا ناآگاهانه به انقلاب لطمه می‌زدند. واقع مطلب این است که اطلاعات چون با اسرار جامعه سر و کار دارد باید در انتخاب کارمندان آن بسیار دقت شود و به دست افراد متدین و عاقل و دلسوز و با تجربه و آگاه به مسائل اسلامی و در عین حال با عاطفه و سرنگمدار سپرده شود، در صورتی که پرسنل اطلاعات فعلی بسیار متفاوتند، بعضی واقعا واجد شرایط مذکوره می‌باشند، ولی برخی از رده‌های پایین افراد جوان و خام و بی‌اطلاع و تلقین‌پذیر می‌باشند، به آنان گفته می‌شود "سربازان گمنام امام‌زمان" و این جمله در آنان ایجاد غرور می‌کند، و بسط در این میان بعضی رده‌های بالا از خامی آنان سو استفاده می‌کنند و به آنان دستورات غلطی می‌دهند و آنان هم دستورات را وحی منزل می‌دانند و در نتیجه بسا به اسلام و انقلاب و حیثیت اشخاص محترم و بی‌گناه ضربه می‌زنند، بدون اینکه با توییح و مجازاتی مواجه شوند.

ماجرای کودتا و انتساب آن به آیت‌الله شریعتمداری

س: جریان آمدن آقای حاج احمد آقا خمینی نزد شما راجع به قضیه آقای شریعتمداری و قطب‌زاده چیست؟

ج: وقتی که آقای قطب‌زاده را بازداشت کردند ما شنیدیم که ایشان سو قصدی راجع به مرحوم امام داشته و در چاهی نزدیک محل سکونت ایشان موادی کار گذاشته‌اند که کشف شده و آقای شریعتمداری هم از این موضوع اطلاع داشته‌اند.

روزی آقای حاج احمد آقا در قم به منزل ما آمد و در حالی که آقای حاج سیدهادی نیز حضور داشت به نحو تهدید آمیز گفت: "امشب قطب‌زاده در تلویزیون مطالبی را راجع به آقای شریعتمداری می‌گوید، شما مواظب باشید حرفی نزنید و چیزی نگویید." بعد شب مصاحبه آقای قطب‌زاده از تلویزیون پخش شد و در این راستا بود که به سراغ آقای شریعتمداری رفتند، و من از صحت و سقم قضایای بی‌اطلاع بوده و هستم. بعدا شنیدم آقای حاج احمد آقا در زندان سراغ آقای قطب‌زاده رفته و به او گفته است شما مصدحتا این مطالب را بگویید و اقرار کنید و بعد امام شما را عفو می‌کنند، ولی بالاخره او را اعدام کردند، و باز بعدها از طریق موثقی شنیدم که جریان ریختن مواد منفجره در چاه نزدیک محل سکونت مرحوم امام بکلی جعلی است و واقعیت نداشته است و منظور فقط پروندسازی برای مرحوم آقای شریعتمداری بوده است، والعلم‌عندالله.

گسترش توقعات و انتظارات مردم

س: بعد از اعلام رسمی مساله قائم مقامی توسط مجلس خبرگان و تبلیغات وسیعی که به دنبال آن

صورت گرفت ارتباطهای مردمی با شما و نیز حجم ملاقاتها و سخنرانیهای شما خیلی گسترده شد، بخصوص در مسائل سیاسی و تضادهای اجتماعی، آیا احساس نمی‌فرمودید که اینها یک نوع تنشهایی را در داخل نظام ایجاد کند و حساسیتهایی را برانگیزد؟

ج: این‌گونه نبود که وقتی خبرنگاران این مساله را اعلام کرد مراجعات زیاد شده باشد بلکه توقعات و انتظارات زیاد شد، از همان ابتدا که انقلاب پیروز شد مراجعات به منزل من خیلی زیاد بود، طبقات مختلف مردم می‌آمدند، من برای آنها صحبت می‌کردم و صحبت‌های من هم در مطبوعات منعکس می‌شد، گاهی مثلا در یک روزنامه دوسه قسمت از من مطلب آمده بود، منتها وقتی که خبرنگاران مساله قائم‌مقامی را به صورت رسمی مطرح کرد توقعات از من زیادتر شد، مرحوم امام هم وقتی انقلاب پیروز شد در همین قم گروهی را مشخص کرده بودند که به کارهای مردم رسیدگی کنند، ولی بعد حاج احمد آقا و دیگران این برنامه را جمع کردند و گفتند هر کس کاری دارد به ادارات و نهادها مراجعه کند، اما خانه من به شکلی بود که همه می‌آمدند، افرادی که مشکل داشتند کار می‌خواستند یا ظلم به آنها شده بود، چند نفر را گذاشته بودم که مسئول این کار بودند به حرفهای آنها گوش می‌کردند و به کار آنها رسیدگی می‌کردند و خیلی گرفتاریها هم از این طریق حل می‌شد. من وقتی می‌دیدم توقعات هست، اشکالات هم به گوش من می‌رسید حتی خود مسئولین می‌آمدند اشکالاتی را مطرح می‌کردند، احساس وظیفه و تکلیف می‌کردم و به عنوان عمل به وظیفه تذکرات و راهنماییهایی را که به نظرم می‌رسید می‌گفتم، خیلی از آنها هم منعکس می‌شد، بعضی از آنها را هم طی نامه‌هایی سری به مرحوم امام می‌نوشتم، هدفم این بود که مشکلات برطرف شود و آنها که خلاف کرده‌اند تنبیه شوند بالاخره من خودم را از مسردم منقطع نکردم. گاهی خلافکارهای بزرگی از کسانی که به خارج می‌رفتند به من گزارش می‌کردند که در جریان آن قرار می‌گرفتم.

یک روز آیت‌الله موسوی اردبیلی آمدند در حالی که نامه‌های زیادی جلوی من بود و من مشغول مطالعه آنها بودم، گفت: "شما همه اینها را می‌خوانید؟" گفتم: "بله"، گفت: "پس کی مطالعه می‌کنید و درس می‌خوانید؟" گفتم: "مگر شما که راس شورای عالی قضایی هستید نامه‌های مردم را نمی‌خوانید؟" گفت: "نه، کی می‌تواند همه این نامه‌ها را بخواند" بالاخره من نامه‌ها را می‌خواندم با اقبال مختلف مردم ملاقات می‌کردم و در نتیجه مشکلات و اشکالات را مطرح می‌کردم.

س: ارتباطهای حضرتعالی در آن دوره با مسئولین کشور چگونه بود؟

ج: آنها زیاد می‌آمدند اینجا، روسای سه قوه می‌آمدند، نخست‌وزیر می‌آمد، وزرا می‌آمدند، گاهی هیات دولت همه می‌آمدند اینجا ناهار می‌خوردند، صحبت می‌کردند، خیلی چیزها را هم من به آنها پیغام می‌دادم، تلفنی با آنها صحبت می‌کردم.

گاهی اوقات هم به ملاقات امام می‌رفتم، ولی خوب چون اشتغالات داشتم این ملاقاتها زیاد نبود، آقای دکتر رستمی (۱) به من می‌گفت: "شما که الان قائم‌مقام رهبری هستید باید رختخوابتان را همان جا در کنار رختخواب امام بیندازید و همیشه آنجا باشید"، گفتم: "آخر من طلبه‌هستم درس و اشتغالات دارم، من که نمی‌توانم همیشه آنجا باشم"، بالاخره من در قم بودم و ایشان در تهران و بعضی افراد هم در مورد من هرچه می‌خواستند به امام می‌گفتند و این یک اشکال قضیه بود. از طرف دیگر من در

ملاقاتهای خود با امام خیلی صریح صحبت می‌کردم برخلاف دیگران که خیلی ملاحظه‌کاری می‌کردند، من خودمانی با ایشان حرف می‌زدم، گاهی می‌گفتم آقا من حرفهایی را می‌زنم که ممکن است شما را ناراحت کند بعد مشکلات و اشکالات را مطرح می‌کردم، احمد آقا هم گاهی نشسته بود، بعضی‌ها می‌آمدند دست امام را می‌بوسیدند و عقب‌عقب می‌رفتند ولی من با امام بحث می‌کردم به خاطر اینکه احساس وظیفه می‌کردم، می‌گفتم این نانی است که ما برای ملت پخته‌ایم ما بساید اشکالها را بگوییم بلکه برطرف شود، من خودم را مسئول می‌دانستم برای اینکه جزو افرادی بودم که در انقلاب دخالت داشتم و اگر چنانچه حقی از کسی تضییع می‌شد من خودم را مسئول می‌دانستم. از آقای شنیدم که از قول احمد آقا می‌گفت: "آقای منتظری باید از آقای... بیاد بگیرد، آقای... می‌آید دست امام را می‌بوسد و عقب‌عقب برمی‌گردد ولی آقای منتظری می‌آید با امام یک‌دو می‌کند" بالاخره من تذکر دادن را وظیفه شرعی خود می‌دانستم.

من از بساب اینکه از اول در انقلاب همگام با مرحوم امام بوده و در غیاب معظم‌له مورد مراجعه انقلابیون بودم همه توقع داشتند که در مسائل و مشکلات اظهار نظر کنم، و بعد از پیروزی انقلاب هم همیشه بیت و دفتر من مورد مراجعه طبقات مختلف مردم بود و مسئولین هم نوعاً با مراجعه به من و طرح مشکلاتشان تقاضای پیام و رهنمود می‌کردند، و ضمناً برخی از درسهایم هم از رادیو و تلویزیون پخش می‌شد و مورد توجه قرار می‌گرفت، و اما بعداً معلوم شد همه این امور بر خلاف میل آقای حاج سید احمد خمینی است که در این رابطه ایشان نامه‌ای به من نوشتند. در این نامه بالصراحت عنوان نموده بود که باید من در کناری باشم و در مسائل اظهار نظر نکنم و یا لابد طبق میل آنان عمل نموده و کارهای آنان را توجیه نمایم، و اما اینکه حتی با پخش درسهای من هم مخالفت کرده بود چه هدفی داشت خدا می‌داند. (پیوست شماره ۷۳)

س: فکر نمی‌کنید لازم بود بیشتر با امام ملاقات داشته باشید و کارها را با ایشان هماهنگ کنید؟
ج: یعنی من هر روز بلند شوم بروم تهران همین اندازه را هم که می‌رفتم بعضی‌ها ناراحت بودند و پیش امام جوسازی می‌کردند. از یک طرف مرا انداخته بودند سر زبانها و توقعات مردم، از آن طرف گوش هم نمی‌دادند.

۱ از اساتید با سابقه دانشگاه و از بستگان آیت‌الله منتظری.

ارجاع مسائل فقهی و سیاسی از سوی امام خمینی (ره)

س: حضرت امام در مسائل سیاسی و اجرایی کشور ارجاعاتی را به حضرتعالی داشتند، همان‌گونه که در مسائل فقهی احتیاطات و بعضی مسائل مشخص فقهی را به حضرتعالی ارجاع فرموده بودند، اگر مواردی از آنها را در نظر دارید بفرمایید.

ج: البته چون فاصله زمانی زیاد شده بعضی از آنها در نظرم نیست ولی اجمالاً آنچه یادام هست یکی مساله شورای انقلاب بود، آن وقت که من برای شرکت در مجلس خبرگان در تهران بودم ایشان پیغام داده بودند که من هم در شورای انقلاب شرکت کنم، آن زمان دهیازده نفر از جمله آیت‌الله بهشتی، آقای هاشمی، آقای مهندس بازرگان و دیگران در شورای انقلاب بودند، و من به ایشان نوشتم چون در تهران به صورت موقت هستم و می‌خواهم برگردم به سراغ درس و بحثم، نمی‌توانم عضو باشم اما

تا وقتی که در تهران باشم شرکت می‌کنم، به همین جهت تا وقتی که در تهران بودم در جلسات شورای انقلاب شرکت می‌کردم (پیوست شماره ۵۰)

مورد دیگر در مساله احتکار بود، فتوای ایشان در تحریر این است که فقط در همان پنج‌شش چیز یعنی گندم و جو و صویز و خرما و روغن و زیتون احتکار حرام است ولی نظر من مطلق بود، و من نظر خودم را پیش از اینکه کتاب ولایت‌فقیه چاپ شود به صورت جدا چاپ کرده بودم، ایشان آن را خواننده بودند، بعد حاج احمد آقا به من گفت از آقای محمدی گیلانی هم شنیدم که ایشان گفته بودند: "نظر ایشان از ما اوسع است و مجلس می‌تواند طبق نظر ایشان عمل کند"، واقع مطلب این است که ایشان خیلی خوش استعداد و خوش فکر و دقیق بودند اما از حافظه خوبی برخوردار نبودند، این یک واقعیت است، من یادم هست آن وقت که ما پیش ایشان درس می‌خواندیم ایشان یک مبنایی داشتند و می‌گفتند، دوسه ماه بعد مبنای خودشان را فراموش می‌کردند، از طرف دیگر ایشان در این سن حوصله اینکه دوباره به مبنایی مراجعه کنند رانداشتند، مساله هم مورد ابتلا بود، چیزهایی در جامعه وجود دارد که الان جزو ضروریات زندگی مردم است و آن زمانها نبوده، مثلاً آیا می‌شود گفت روغن زیتون جزو ضروریات است ولی دارو جزو ضروریات نیست؟ بالاخره نظر من در باب احتکار اوسع بود و ایشان مجلس را به نظر من ارجاع داده بودند.

مورد دیگر در مساله تعزیرات بود، تعزیرات را می‌گویند به نظر حاکم شرع بستگی دارد، بعد اینها در مجلس مشکل داشتند که ما چه بکنیم آیا بنویسیم که هر حاکم شرعی هر کار دلش خواست بکند و هرگونه به نظرش آمد تعزیر کند؟ به این شکل یک نوع هرج و مرجی لازم می‌آید، از طرف دیگر حاکم شرعهای ما اغلب مجتهد نبودند، به همین جهت خواسته بودند یک حدودی برای آن معین بکنند، این مساله را هم ایشان به من ارجاع داده بودند، مدتی آقای یزدی و دیگران برای تنظیم قانون آن پیش من می‌آمدند و از نظریات من در آن کمیسیون که مربوط به این کار بود نوشته‌هایی را در این زمینه تنظیم کردند، و نوشته و امضای مرا گرفتند. باز در مناسک حج که مسائلی پیش آمده بود، آقای حاج سید جعفر کریمی به من گفتند: "ما این مسائل را از امام پرسیده‌ایم و ایشان گفته‌اند نظر شما را بپرسیم و هر چه نظر شما باشد بر طبق آن عمل کنیم."

یکی هم راجع به حکم مفسد فی الارض بود، که به نظر من نفس مفسد فی الارض بودن در حکم اعدام موضوعیت دارد و ایشان این را کافی نمی‌دانستند، به همین جهت گفته بودند این مساله را طبق فتوای فلانی عمل کنید، من عقیده‌ام این است که محارب هم از مصادیق مفسد است، منتها مفسد نه به این وسعت که هر کس هر کار خلاق کرد بگوییم مفسد فی الارض است، بلکه مفسد کسی است که به طور کلی وضع اجتماعی جامعه را به هم می‌زند، بالاخره در این مورد هم گفته بودند به فلانی مراجعه کنید.

اوایل انقلاب هم رسیدگی به اموال جزیره کیش را که می‌گفتند دارد حیف و میل می‌شود ایشان به من محول کردند، و همین باعث شد که مایک سفر به جزیره کیش برویم و بعد چند نفر را برای رسیدگی به کارهای آنجا گذاشتیم.

دیگر مساله تعیین قضاوت بود، که به طور کلی به من و آقای مشکینی واگذار کرده بودند، فقط آقای خلخالی را در اول انقلاب ایشان خودشان نصب کردند ولی بعدا که در مجلس خبرگان قانون اساسی بودیم و سراسر کشور به قاضی نیاز داشتند مرحوم امام آقای قدوسی را به عنوان دادستان انقلاب نصب کرده بودند و در رابطه با تعیین قضاوت فرموده بودند فلانی و آقای مشکینی هر کس را تعیین کردند کافی است، ما هم آقای مومن و آقای شرعی را مسئول شناسایی طلاب در قم

قرار دادیم، اینها شناسایی می‌کردند و به ما می‌نوشتند که به نظر ما آقای فلانی برای این منصب صلاحیت دارد، ما هم بر اساس گواهی آنان حکم آنها را امضا می‌کردیم، بعد برای اینکه کار دقیق‌تر شود بنا شد از آنها امتحان بگیریم و آقای حاج شیخ یحیی سلطانی برای این کار معین شد تا اینکه بتدریج کار قضاوت سیستم مشخصی به خودش گرفت.

تعیین صلاحیت اعضای شورای عالی قضایی را هم امام به من محول کرده بودند، من هم پنج‌شش نفر از جمله آقای مشکینی، آقای سید جعفر کریمی، آقای فاضل‌لنکرانی و آقای خاتم‌یزدی را معین کرده بودم که قضاتی را که می‌خواهند برای عضویت در شورای عالی قضایی کاندیدا شوند امتحان کنند و در صورت قبولی می‌توانستند برای شرکت در این شورا کاندیدا بشوند و سایر قضات به آنها رای بدهند، چون طبق قانون رئیس دیوان عالی کشور و دادستان کل کشور را امام نصب می‌کردند و سمنفر دیگر از میان قضات و بر اساس رای آنان مشخص می‌شدند و نتیجه هم از طریق رادیو و تلویزیون و مطبوعات اعلام می‌شد.

تعیین صلاحیت ائمه جمعه را هم به من ارجاع داده بودند، چون از همان اول روی تشکیل نماز جمعه من عنایت داشتم و تاکید داشتم که ایشان برای شهرستانهای مختلف امام جمعه نصب کنند، و ایشان فرمودند: "خود شما این کار را انجام بدهید"، من بهایشان عرض کردم "تعیین امام جمعه از شئون رهبری است و خود حضرتعالی اقدام فرمایید"، ولی بالاخره من از طرف ایشان تعیین می‌کردم.

مورد دیگر تعیین نماینده ولی فقیه در سپاه بود که این مساله هم از سوی ایشان به من محول شد، من اول آقای طاهری خرم‌آبادی را برای این کار معین کردم، بعد از مدتی ایشان آقای محمد رضا فاخر را به جای خودش معین کرده بود.

باز تعیین ائمه جمعه و قضات خارج از کشور را به من محول کرده بودند، که تا این آخر هم به عهده من بود، مثلاً برای شیعیان افغانستان من از طرف ایشان امام جمعه و قاضی معین می‌کردم. مورد دیگر مساله عفو زندانیان بود، که برای این منظور از طرف من چهار نفر معین شده بودند: آقایان سید محمد ابطحی کاشانی، محمدی گیلانی، قاضی خرم‌آبادی و سید محمد موسوی بجنوردی، این چهار نفر افرادی را در زندانها داشتند که تحقیق می‌کردند و به آقایان گزارش می‌شد که فلانی صلاحیت عفو دارد و اینها نتیجه را به من می‌نوشتند و من می‌نوشتم که از طرف حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی مورد عفو واقع شد، این کار خیلی مفید بود و بسیاری از افراد از همین طریق از زندان نجات پیدا کردند.

در مورد تعیین نمایندگان ولی فقیه در دانشگاهها هم با امام صحبت کرده بودند و امام گفته بودند من در این مسائل دخالت نمی‌کنم و به من ارجاع داده بودند، بعداً اعضای ستاد انقلاب فرهنگی آقایان دکتر عبدالکریم سروش و دکتر علی شریعتمداری و دو نفر دیگر آمدند پیش من که شما برای دانشگاهها نماینده معین کنید و من این کار را انجام می‌دادم، بعد کم‌کم یک هیاتی را معین کردیم به عنوان هیات مرکزی که بر کار نمایندگان در دانشگاهها نظارت داشته باشند، آنها سمنفر بودند: آقای احمدجنتی، آقای عباس محفوظی و آقای محمدی گیلانی، و کم‌کم این جهت در دانشگاهها تثبیت شد، البته بعضی از نمایندگان موفق بودند بعضی هم نتوانستند کاری انجام دهند.

کار دیگر، تعیین شورای مدیریت حوزه علمیه قم بود، بدین صورت که من یک روز خدمت امام رفتم و به ایشان عرض کردم: "سابقاً شما می‌فرمودید ما قدرت نداریم که حوزه را تنظیم کنیم ولی الان که قدرت

دست شماست بجاست این کار انجام شود، حوزه یک مدیریت می‌خواهد یک نظمی می‌خواهد اینک می‌گویند حوزه نظمش در بی‌نظمی است درست نیست، ایشان فرمودند: "پیش آقای گلپایگانی بروید ایشان هم حاضر شوند." من رفتم منزل آیت‌الله گلپایگانی و جریان را مطرح کردم و گفتم امام فرموده‌اند که خدمت شما بیاییم، بالاخره بنا شد سفیر را آیت‌الله گلپایگانی معین کنند، سفیر را هم من از طرف امام معین کنم، آیت‌الله گلپایگانی سفیر خودشان را معرفی کردند و ما قبول کردیم ولی سفیر که من معین کرده بودم یکی از آنها آقای مشکینی بود که آیت‌الله گلپایگانی نپذیرفتند، بعد ایشان را عوض کردم که آیت‌الله گلپایگانی راضی بشوند، این سفیر آقای دوزدوزانی، آقای راستی و آقای کریمی بودند و سفیر آیت‌الله گلپایگانی آقایان صابری همدانی، افتخاری و طاهرشمس بودند، بعد آقایان جامعه مدرسین نیز سفیر ضمیمه کردند.

از جمله امور دیگری که مرحوم امام به من محول نمودند رسیدگی به شکایت ورثه مرحوم آقای حسین همدانیان در رابطه با موقوفات آن مرحوم بود که گفته می‌شد بر خلاف نظر آن مرحوم عمل می‌شود، و من پس از بررسی کامل نتیجه کار را طی نامه‌ای به ایشان نوشتم و نظر من مورد توجه ایشان قرار گرفت و آن را تایید کردند. (پیوست های شماره ۷۴ الی ۷۹)

تاسیس دانشگاه امام صادق(ع)

س: حضرتعالی پس از انقلاب در سال ۱۳۵۹ دانشگاه امام صادق(ع) را که می‌توان گفت نخستین قدم عملی در راه وحدت حوزه و دانشگاه بود تاسیس فرمودید، لطفاً بفرمایید هدف از تشکیل این دانشگاه در تهران چه بود، و در مورد چگونگی تشکیل و افرادی که از طرف شما برای هیات امنای آن مشخص شدند و وضعیت فعلی آن توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز آقای حاج سید رحیم خانیان و آقای محمدعلی نوید و آقای مهدیان آمدند پیش من، من آقای خانیان را از زندان اوین می‌شناختم، آدم متعهد و اهل دعا و نماز شب بود، آقای نوید هم از رفقای مرحوم آقای مطهری بود من از آن زمان با ایشان آشنا بودم، آقای مطهری گاهی جلساتش را در منزل ایشان می‌گذاشت، اینها آمدند و گفتند ما یک زمینی داریم ده هزار متر، نبش خیابان طالقانی ولی عصر و دلمان می‌خواهد با این زمین یک کار اسلامی فرهنگی انجام گیرد، ما این زمین را می‌گذاریم در اختیار شما و هرگونه که نظر شما باشد انجام می‌دهیم، و اوراق سهامش را که به منزله سند مالکیتش بود به من دادند، من به آقایان گفتم: "یکی از مسائل مهم و لازم پس از انقلاب ساختن کادر است برای سفارتخانه‌ها و خانه‌های فرهنگ در خارج به نحوی که هم به مسائل سیاسی آگاه باشند و هم به مسائل اسلامی، تا هم نماینده دولت اسلامی باشند و هم زبان گویای اسلام در خارج از کشور، پس بجاست در این مکان دانشگاهی بدین منظور تاسیس کنیم" و بنا بود دانشگاه در آن مکان ساخته شود، و من برای هیات امنای آنجا افرادی از جمله آقای مشکینی، آقای مهدوی‌کنی، آقای امامی‌کاشانی، آقای امینی و آقای خامنه‌ای را معرفی کردم، آقای خانیان و آقای نوید و آقای مهدیان هم جزو هیات امنای بودند چون سرمایه اصلی مال آنها بود. بعد آمدند و گفتند برای دانشگاه محل ساختمانی را پیدا کردیم برنامه را در آنجا اجرا می‌کنیم و این زمین را به عنوان پشتوانه مالی آن قرار می‌دهیم، بالاخره با نامه‌ای که من نوشتم آقایان آن محل را در اختیار گرفتند (پیوست شماره ۸۰)، بعد صحبت شد که یک کارخانه نساجی هم در مشهد تاسیس کنند که پشتوانه مالی این کار باشد، آقای نوید خیلی این طرف و آن طرف رفت من هم به آنها کمک کردم، با

وزارت صنایع تماس گرفتیم با آقای طبسی تماس گرفتیم تا بالاخره این کارخانه را که یک کارخانه مفصلی هم بود برای این منظور تاسیس کردند.

ما در ابتدا روی سیاست خارجی زیاد نظر داشتیم، چون در اوایل انقلاب می‌دیدیم افرادی که توسط وزارت خارجه یا جاهای دیگر به خارج فرستاده می‌شوند معمولاً با شئون اسلامی هماهنگ نیستند و عموماً همان نیروهای قبل از انقلاب بودند. عمده هدف ما از تاسیس دانشگاه امام صادق (ع) این بود که افرادی در این دانشگاه تربیت شوند که با زبانهای مختلف آشنایی داشته باشند و مبانی و مسائل اسلام را بدانند و با علوم جدید و مسائل روز دنیا هم آشنا شوند، به همین خاطر در برنامه‌های آنها هم زبان و مسائل سیاسی و هم مسائل فلسفی و عقاید اسلامی برنامه‌ریزی شده بود، هدف ما این بود که این افراد با تربیت صحیح اسلامی تربیت شوند تا از آنها در سفارتخانه‌های مختلف جمهوری اسلامی، خانه‌های فرهنگ و کارهای تبلیغی خارج از کشور استفاده شود، خلاصه هدف ما این بود که اینها در حقیقت مبلغ اسلام در خارج از کشور باشند، روی همین اصل هم ما به آنها خیلی کمک کردیم، این تشکیلات یک اساسنامه‌ای داشت و در آن اساسنامه ریاست‌عالیه آن به عهده من گذاشته شده است، من هم جزو هیات موسس بودم و هم ریاست‌عالیه را داشتم، آیت‌الله مهدوی‌کنی هم از طرف من برای ریاست آنجا منصوب شد.

ضمناً وقتی که من در پاریس بودم مرحوم تولیت خدمت مرحوم امام آمده بود و اصرار داشت اموال خود را در اختیار ایشان قرار دهد و بعد معلوم شد شرکتی به نام "شرکت طاهر" تاسیس کرده و اموال خود را برای مصارف فرهنگی و خیرات در اختیار هیات امنای آن قرار داده است، بعد ظاهراً بین هیات امنای و همسر مرحوم تولیت مناقشاتی پیدا شده بود و به راهنمایی آقای حاج سید رحیم خانیان که یکی از امنای جامعه امام‌الصادق (ع) است پیش من آمدند و اظهار کردند اموال در اختیار جامعه امام‌الصادق (ع) قرار گیرد. در آن جلسه من این امر را قبول کردم و چیزی نوشتم (پیوست شماره ۸۱) ولی گفتم: "اولاً بجاست اموال تخمیس شود چون من بعید می‌دانم ایشان اموال را تخمیس کرده باشند و ثانیاً نظر مرحوم تولیت به کارهای فرهنگی در قم بود، باید اقلاده مدرسه در قم ساخته شود چون مدارس برای بچه‌ها در قم بسیار کم است"، آقایان هر دو شرط را پذیرفتند ولی بعد آقایان امیرحسینی نسبت به اموال ادعای وراثت کردند و شکایت نمودند و بالاخره نه خمسی داده شد و نه مدرسه‌ای در قم بنا شد، و من فعلاً از جریان امر اموال بکلی بی‌اطلاعم، البته می‌دانم که آقای مهدوی‌کنی باغ زنبیل‌آباد (سالاریه) را با وسعتی که داشت به قیمت خیلی نازل فروخته‌اند در صورتی که بجا بود اقلاده من استفسار می‌شد. جای تعجب است که اخیراً در خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی (جلد ۱، صفحه ۲۸۵) ذکر شده که من خمس آن اموال را برداشتم در صورتی که این مطلبی استخلاف واقع، زیرا اموال عبارت بود از باغات و املاک و سه میلیون پوند در بانک لندن، و توجه نشده که من خمس اموال را از پولهای لندن برداشتم یا از باغات زنبیل‌آباد و سالاریه و املاک موجود؟ (پیوست شماره ۸۲)

پیشنهاد تاسیس دانشکده قدس

من عنایت داشتم که دانشکده قدس هم به عنوان یک بخش از همین دانشگاه تاسیس شود و برای مسئولیت این بخش آقای دکتر فضل‌الله صلواتی را که فردی تحصیل کرده و از نیروهای مبارز

سابقه‌دار در انقلاب بود پیشنهاد کردم، چون آقای یاسر عرفات چندین مرتبه برای من پیغام داده بود که ما جوانهای فلسطینی را برای تحصیل به کشورهای مختلف می‌فرستیم، بعضی از آنها به کشور رومانی و جاهای دیگر که کشورهای کمونیستی است می‌روند و از آنجا کمونیست برمی‌گردند، شما در ایران امکاناتی فراهم کنید که جوانهای فلسطینی به ایران بیایند و در ایران درس بخوانند و با تربیت اسلامی تربیت شوند، روی این اصل من اصرار داشتم که یک دانشکده به این منظور اختصاص داده شود ولی این موضوع عملی نشد.

دانشکده پزشکی قم

س: گویا حضرتعالی در تاسیس دانشکده پزشکی قم هم نقش داشتید، در این رابطه هم اگر چیزی در خاطرتان هست بفرمایید.

ج: بله کلنگ آنجا را من به زمین زدم و به آقای محمد محمدی آهن‌فروش گفتم بیست میلیون تومان به آنجا کمک کرد، البته آن وقت بیست میلیون تومان خیلی ارزش داشت. درختهای خیابانهای محل را نیز آقای حاج غلامعلی رستمی بنا به گفته من از نجف‌آباد آورد و در آنجا کاشتند.

س: آقای محمدی چه کسی بود؟

ج: ایشان یک مهندس بود اما در کار صادرات و واردات آهن کار می‌کرد، خیلی ثروتمند بود و خیلی هم آدم خیری بود، هر جا می‌گفتی احتیاج به پول هست کمک می‌کرد، وجوهات مالش را هم می‌داد، یکبار آمد حساب کرد شصت و سه میلیون تومان وجوهات داد، خودش می‌گفت: "من تمام اموال را حساب کرده‌ام به همه بچه‌هایم نیز به اندازه کفافشان داده‌ام و الان سیصد و هفتاد میلیون تومان سرمایه دارم کمی خواهم در امور خیریه مصرف کنم." نظرش این بود که بیاید نزدیک امامزاده شاه‌جمال قم یک زمینی را برای آسایشگاه معلولین و سالمندان و افراد بیچاره بسازد، می‌گفت: "من پیرمرد هستم زحمت کشیده‌ام و این پولها را جمع کرده‌ام و می‌خواهم آخر عمرم یک خدمتی کرده باشم"، در مسائل اقتصادی هم وارد و متخصص بود، می‌گفت: "من رفته‌ام از خارج آهن تنی دوست و شش دلار وارد کرده‌ام ولی از طرف وزارت بازرگانی رفته‌اند تنی دوست و سی و نه دلار قرارداد بستند، من به آنها می‌گویم من متخصص این کار هستم، پول هم از شما نمی‌خواهم، حداقل با من که در این کار متخصص هستم مشورت می‌کردید نه اینکه یک نفر بی‌تجربه و ناوارد را بفرستید و این همه ارز مملکت را به جیب آنها بریزید"، خلاصه بر سر این مسائل و رقابتهایی که برخی افراد با او داشتند دادستانی را واداشتند که با او برخورد کرد، او هم ناراحت شد و همه چیزش را برداشت و رفت خارج، البته بعد هم از خود دادستانی گفتند اشتباه شده و سو تفاهم بوده و حق با اوست، ولی خوب دیگر چه فایده‌ای داشت. ایشان حدود بیست میلیون تومان نیز برای کمک به مسجد مصلائی قم (محل برگزاری نماز جمعه) داد، سه میلیون تومان برای بازسازی و توسعه مسجد امام حسن عسکری (ع) داد و کمکهای دیگری از این قبیل، و متأسفانه با بعضی از ندانم‌کارها این قبیل افراد رنجیده خاطر می‌شوند.

تاسیس مدارس تحت برنامه در حوزه علمیه قم

س: حضرتعالی پس از پیروزی انقلاب مدارس با برنامه منظم در حوزه علمیه قم برای تعلیم و تربیت طلاب تاسیس فرمودید، مدارس مثل مدرسه رسول اکرم (ص)، امام باقر (ع)، بعثت و مدرسه عالی تخصصی علوم اسلامی، لطفا بفرمایید چه ضرورتی را برای تاسیس این مدارس احساس می‌فرمودید؟

ج: ضرورت این بود که ما می‌خواستیم طلبه وقتش تلف نشود و درسهایی مثل تفسیر و تاریخ و حتی زبانهای خارجی که در حوزه معمول نبود و برای طلاب ضرورت داشت در این مدارس با برنامه آموزش داده شوند، در ابتدا یکی دو مدرسه بود بعد تعداد آنها به پنج شش مدرسه رسید برنامه این بود که وقتی طلاب مقداری درس خواندند در رشته‌های تخصصی علوم اسلامی شرکت کنند تا در یک رشته از علوم اسلامی متخصص شوند، به شکلی که اگر ما یک مبلغ برای آفریقا و جاهای دیگر خواستیم طلاب آمادگی داشته باشند. من خودم وقتی که طلبه بودم چون راهنما نداشتم و برنامه درستی نبود عمرم خیلی تلف شد و الان چون توجه به این معنا داشتم می‌خواستم جوانهای مردم که به حوزه‌های آیند وقتشان تلف نشود و عمرشان بازدهی بیشتری داشته باشد، هدف میدان‌دادن به نیروهای انقلاب بود که پیش از انقلاب در حوزه‌ها مثل جاهای دیگر در اقلیت بودند، و ایجاد تحولی در آموزش و پرورش حوزه‌های علمیه بود، اما متأسفانه افرادی که به ضرورت این مسائل توجه نداشتند و یا مصالح و منافع خود را در خطر می‌دیدند با آن شروع به مخالفت کردند و دست به تفتین و جوسازی زدند. وزیر اطلاعات وقت در رسانه‌ها گفت که امام از این مدارس ناراحتند، در صورتی که این مدارس از بهترین مدارس حوزه بود و اگر ایشان ناراحت بودند خوب بود یکبار از من می‌پرسیدند که جریان این مدارس چیست ولی بالاخره کردند آنچه کردند، جزاهم الله تعالی.

تاسیس مرکز جهانی علوم اسلامی در مدرسه حجتیه

س: حضرتعالی برای تربیت طلاب خارج از کشور در حوزه علمیه قم هم اقداماتی فرموده‌اید، لطفا بفرمایید در این زمینه چه کارهایی انجام دادید و مدرسه حجتیه که اکنون به طلاب خارجی اختصاص دارد آیا به پیشنهاد حضرتعالی بود و یا پیشنهاد متولیان مدرسه یعنی فرزندان مرحوم آیت الله حجت؟

ج: موسس این برنامه من بودم، نه تنها در ایران بلکه در خارج، مثلاً در نایروبی آقای حاج سید مرتضی مرتضی از طرف من مدرسه تاسیس کرد و برای طلاب آنجا شهریه و مدرس می‌فرستادم، در سیرالئون مدرسه تاسیس کردم، در غنا هم آقای حاج سید محمدتقی طباطبایی از طرف من مسئول بود، آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی هم از طرف من در مدرسه حجتیه بود، ریاست عالییه تشکیلات مدرسه حجتیه با من بود، چند نفر هم به عنوان هیات امنای مشخص شده بودند، بعد که جریانات اخیر راه افتاد دیگر عملاً از بالا کارهای اینها را حل و فصل نمی‌کردند، این کارها هم که احتیاج به دلار و ارز و رفت و آمد به خارج داشت، آنها به من فشار آوردند که استعفا بدهم تا کارها درست شود و بالاخره هدف سلب اختیار من بود، من هم برای اینکه کار متوقف نشود نوشتم که هر چه هیات امنای تصویب کند من قبول دارم (پیوست شماره ۸۳). در ارتباط با مدرسه حجتیه متولی آن آقای حاج سید حسن حجت فرزندان مرحوم آیت الله حجت با آقای ابراهیمی در کارهای مدرسه‌ها همکاری می‌کرد.

تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان

س: حضرتعالی برای تقویت فرهنگی و قطع روابط علمای اهل سنت ایران با مراکز خارج از کشور اقدام به تاسیس مرکز بزرگ اسلامی در کردستان فرمودید، آیا برای سایر مناطق سنی نشین کشور مثل بلوچستان و جاهای دیگر هم اقدام مشابهی انجام دادید؟

ج: برنامه این بود که علمای سنت برای درس خواندن و گذراندن مدارج عالی حوزوی به مصر، عربستان، پاکستان و جاهای دیگر می‌رفتند، و اینها بخصوص به دانشگاه مدینه که می‌رفتند افکار وهابیت به آنها القا می‌شد، من گفتم این یک واقعیتی است که ما حدود شش هفت میلیون سنی در ایران داریم، اینها را که نمی‌توانیم نادیده بگیریم، به اندازه یکی از کشورهای عربی در ایران سنی مذهب داریم، اینها وقتی می‌روند به خارج اولاً مقداری ارز از کشور بیرون می‌رود ثانیاً در آنجا اینها را می‌سازند وقتی برمی‌گردند می‌خواهند افکار وهابیت را در ایران ترویج کنند، ما در همین جا دانشکده‌هایی برای آنها درست کنیم که علوم خودشان را به آنها آموزش بدهند، در ضمن نظرات فقهی شیعه هم برای آنها گفته شود که با نظرات شیعه آشنا شوند، و حتی من پیشنهاد کردم که اگر استاد هم کم دارند از کشورهای دیگر اساتیدی دعوت شوند که به آنها فقه خودشان را تعلیم بدهند، البته من این نظر را راجع به دانشگاههای خودمان هم داشتم که به جای اینکه دانشجو بفرستیم برای تحصیل به لندن و آمریکا، از آنجاها اساتید برجسته را دعوت کنیم که برای تدریس به ایران بیایند. بالاخره ما این را در کردستان راه انداختیم، مرحوم امام هم موافقت کردند و قرار شد بودجه آن را که سالی پنجاه شصت میلیون تومان می‌شود دولت بپردازد، ما با هزار زحمت این پول را از دولت وصول می‌کردیم و برای آنها می‌فرستادیم، آقای حاج آقا موسی موسوی نماینده من در آنجا بود، البته آنچه نظر ما بود نشد ولی بالاخره کارهای مفیدی در آنجا صورت گرفت، با علمای سنت ارتباط برقرار شد و برای کمک به طلبه‌های آنجا شهریه‌ای در نظر گرفته شد، در سیستان و بلوچستان و تربت‌جام و جاهای دیگر هم اقداماتی صورت گرفت.

تاسیس مرکز فرهنگی در لندن

مسورد دیگری که مناسب است در اینجا عنوان شود اینکه مدتها حج‌الاسلام آقای فاضل‌هرندی نماینده من در اروپا بودند، به کمک من و تصدی ایشان یک کلیسا در لندن که در معرض فروش بود خریده شد برای اینکه کانون فرهنگیان و مرکز تجمع دانشجویان ایرانی در لندن باشد، و اینک در اختیار دانشجویان می‌باشد.

تاسیس مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها

س: حضرتعالی در مدرسه دارالشفاء مرکزی برای تربیت استاد در دانشگاهها تاسیس فرمودید، لطفاً راجع به جزئیات این مساله توضیح بفرمایید.

ج: نمایندگانی که من در دانشگاهها داشتم چون دانشکده‌های متعدد وجود داشت برای تهیه استاد مناسب در زمینه‌های معارف اسلامی با مشکل مواجه بودند، برای تدریس در دانشگاهها به افراد باسواد و همه‌جانبه‌ای نیاز بود که باید یک سری معلومات دیگری هم به غیر از معلومات حوزه داشته باشند، لذا گفتیم افرادی در حوزه برای این کار تربیت شوند و برای آنها متناسب با رشته‌هایی که می‌خواهند در دانشگاهها تدریس کنند کلاسهای گذاشته شود، روی این اصل این مرکز را تاسیس

کردیم، اتفاقاً همین دیروز آقای دکتر احمد احمدی (عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی و مسئول فعلی همین مرکز تربیت مدرس) آمده بود پیش من و می‌گفت من به شما بشارت بدهم کسه در میان روحانیونی که برای تدریس در دانشگاهها معرفی شده‌اند بهترین افرادشان همین افرادی هستند که از این مرکز فارغ‌التحصیل شده‌اند.

بازسازی مدرسه دارالشفاء

س: راجع به چگونگی بازسازی و مخارج ساختمان دارالشفاء هم توضیحاتی بفرمایید.

ج: یک روز یک آقای آمد به من گفت ما یک زمین داریم هفت هزار متر طرف راه کاشان، مسا این زمین را داده‌ایم به آقای حاج سیداحمد کلانتر به عنوان اینکه مدرسه بسازد، ایشان یک گوشه آن را گود برداشته و به همان شکل رها کرده است، برای ساختن امکاناتی ندارد، ما آمده‌ایم به شما پیشنهاد کنیم که این زمین در اختیار شما باشد و برای تاسیس مدرسه علمیه روی آن اقدامی انجام دهید، من گفتم ما که امکاناتی نداریم باید برای آن یک بانی پیدا کنیم، بعد به آقای حاج حسن آقا معینی نجف‌آبادی که در تهران است گفتم، به بعضی دیگر هم گفتم که آیا می‌توانند یک بانی پیدا کنند که بیاید و این زمین را بسازد چون آن وقت جاذبه قم زیاد بود، طلبه‌ها مراجعه می‌کردند و جا هم نداشتیم، بالاخره آقای معینی شخصی به نام آقای حاج یوسف زمردیان را پیدا کرده بود، ایشان گفته بود اگر فلانی جایی را تصمیم دارد بسازد من حاضر هستم مخارج آن را به عهده بگیرم.

یک روز آقای معینی آقای زمردیان را آوردند، ما با هم رفتیم سر زمین و ایشان هم حاضر شد که آنجا را بسازد، بعد از چند روز از طرف آقای کلانتر پیغام آوردند که این زمین در اختیار من است و شما حق ندارید این زمین را تصرف کنید، البته آقای کلانتر قبلاً به من گفته بود که من می‌خواهم این زمین را بسازم و شما و آقای مشکینی را به عنوان هیأت امنای آن قرار دهم. بالاخره ما از آن زمین منصرف شدیم، بعد به ذهنمان آمد که مدرسه دارالشفاء را که به صورت نیمه مخروبه در آمده است بازسازی کنیم، آقای زمردیان را بردم و گفتم بیا این مدرسه را بساز، ایشان خیلی خوشحال شد و گفت اینجا از آنجا خیلی بهتر است اینجا در کنار حرم حضرت معصومه (س) و وسط شهر است، آنجا یک جای پرتی بود در بین راه کاشان فکر می‌کنم هنوز هم روی آن زمین کاری صورت نگرفته است زمین مدرسه دارالشفاء حدود دو هزار و پانصد متر بیشتر نبود و یک طرف آن خانهای بود که از قدیم آنجا بود، مرحوم آیت‌الله بروجردی هم یادم هست یک وقت می‌خواست آن خانه‌ها را بخرد و بیندازد جزو مدرسه ولی صاحبان آنها نفروختند، بالاخره من به آقای زمردیان گفتم بلکه کم‌کم اسباب آن فراهم شود که خانه‌ها را هم بخریم، بتدریج ما شروع کردیم به خریدن خانه‌ها، خیلی صدمه خوردیم تا این خانه‌ها را خریدیم، بعضی‌ها حاضر به فروش نبودند بعضی مال چند نفر و ارث یا ارث اندر و ارث بود، بعضی پول زیادتر از معمول می‌خواستند، یک سیدی بود ما خانه او را خریده بودیم او تا این اواخر می‌گفت من وضع خوب نیست و ما به او کمک می‌کردیم، بالاخره با زحمتهای زیادی ما اینها را خریدیم، یادم هست یک خانه بود که آن را سه میلیون قیمت کرده بودند صاحب آن گفته بود که من پول نمی‌خواهم اینجا مسافرخانه است من یک مسافرخانه می‌خواهم، خودش رفته بود یک مسافرخانه را پسندیده بود آن طرف پل آهنچی گفته بود اگر این را برای من خریداری کردید من حاضرم خانم را به شما بدهم، آنجا را چهار میلیون قیمت کرده بودند بالاخره ما آنجا را خریدیم، دوباره گفته بود من مسافرخانه نمی‌خواهم پول می‌خواهم، به او گفته شد تو خودت

گفتی من اینجا را می‌خواهم ما رفتیم خریدیم حالا می‌گویی نمی‌خواهم بالاخره با پول، خانه او را خریداری کردیم، خلاصه هفت‌هشتتتا خانه را با هزار زحمت خریداری کردیم، خیلی اوقات مرا گرفت، مرتب اینها را پیش من می‌آوردند و بعضی از آنها را موعظه می‌کردم، حدیث برایشان می‌خواندم، پول روی پولشان می‌گذاشتیم تا بالاخره راضی می‌شدند که خانه خود را بفروشند، واسطه این معاملات نیز حجه‌الاسلام آقای دیباجی بود، یک دفعه آقای زمردیان گفت ما اول فکر می‌کردیم که حدود چهل میلیون تومان خرج ساختمان اینجا می‌شود ولی تا حالا صد میلیون تومان خرج کرده‌ایم البته چند سال پیش ایشان این حرف را می‌زد، بعدها خیلی بیش از اینها خرج شد آقای زمردیان می‌گفت من نمی‌خواهم نامم جایی مطرح باشد من پول را می‌گذارم در دفتر شما و از طرف شما افسرادی ساختمان اینجا را پیگیری کنند ولی عملاً ما همیشه از ایشان طلبکار بودیم پول را خرج این امور می‌کردیم بعد آقای حاج تقی رجائی (مسئول امور مالی دفتر) صورت می‌داد به ایشان که مثلاً یک میلیون دو میلیون خرج شده است. همچنین آقای زمردیان با تشویق من هفت میلیون و پانصد هزار تومان هم برای آهنگهای مدرسه معصومیه کمک کرد.

بالاخره من خیلی وقت صرف مدرسه دارالشفای کردم، مهندسهای آنجا مرتب پیش من می‌آمدند هر کدام را به یک زبانی تشویق می‌کردم، عنایت داشتیم مدرسه دارالشفای را از وجوهات نسازیم، الان هم در حدود چهارده میلیون تومان برای پول خانها خودم را بدهکار می‌دانم که اجباراً از وجوه مصرف کرده‌ام و باید بانی پیدا کنیم و آن را پرداخت کنیم. من این حسینیه شهدا را هم که محل درس و بحثمان است از وجوه نساختم، یکی از افراد خیر آمد ده میلیون تومان داد و گفت این هبه است در اختیار شماست به هر شکل که می‌خواهید مصرف کنید، با این پول من این حسینیه را ساختم. آقای زمردیان در مورد مدرسه دارالشفای گفته بود من فقط پول ساختمان را می‌دهم، پول زمین را اصلانی‌دهم، لذا این خانهای که خریداری شد پول آن را من دادم، یعنی برای هر کدام بانیهایی پیدا می‌کردم، یک قسمت از آن را آقای حاج حسین واحد (عموی آقای حاج شیخ محمود واحد) که اهل نجف آباد بود داد (رحمه‌الله‌علیه).

س: سند این خانها به نام حضرتعالی است یا به نام دیگری یا اینکه وقف است؟
ج: سند این خانها به نام من است منتها نوشته شده که برای مدرسه دارالشفای خریداری شده است، و بالاخره زمین دارالشفای را که حدود دوهزار و پانصد متر بود به حدود هفت هزار متر رساندیم، جناب حجه‌الاسلام آقای حاج سید حسن دیباجی که واسطه معاملات زمینها بوده اند در جریانند که ما چقدر برای خرید آنها زحمت کشیده و وقت صرف کردیم.

سرنوشت مدرسه دارالشفای

و بالاخره مرکز تربیت مدرس برای دانشگاهها هم بر اساس ضرورتی که وجود داشت در این مدرسه شروع به کار نمود، یک روز آقای خامنه‌ای که آمده بود اینجا من راجع به رسمیت یافتن این مرکز از نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی صحبت کردم، ایشان آن وقت علاوه بر ریاست جمهوری سمت ریاست شورای عالی انقلاب فرهنگی را هم به عهده داشت، گفت: «اینکه کاری ندارد، شما آقای دکتر احمدی را بفرستید ما در شورای عالی انقلاب فرهنگی این را تصویب می‌کنیم»، چند روز بعد از آن، جریان برکناری من پیش آمد، بعد آقای دکتر احمدی رفته بود پیش آقای خامنه‌ای و ایشان

گفته بود برو پیش امام و از ایشان سؤال کن حالا نمی‌دانم از قبل برنامه‌ای بوده یا نه ایشان رفته بود نزد مرحوم امام و راجع به برنامه‌های تدریس معارف در دارالشفای سؤال کرده بود و امام در جواب مرقوم فرموده بودند:

”از این پس مدرسه دارالشفای قم در صورت توافق شورای مدیریت حوزه علمیه قم زیر نظر شورای عالی انقلاب فرهنگی اداره گردد، و در صورت توافق حق لغو با شورای مدیریت قم می‌باشد. انشا الله موفق باشید. والسلام علیکم. روح الله الموسوی الخمینی ۶۸/۲/۱۹. (پیوست شماره ۸۴)

بعد از این جریان آقای فاضل‌لنکرانی به نام شورای عالی مدیریت حوزه یک نامه به آقای وافی می‌نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان متصدی قسمت تربیت مدرس شود (پیوست شماره ۸۵)، و یک نامه هم به آقای ملکا می‌نویسد که برحسب واگذاری امام ایشان با آقای صباحی ساختمان و تاسیسات و لوازم دارالشفای را تحویل بگیرند (پیوست شماره ۸۶)، در صورتی که اولاً: چنانکه قبلاً گفته شد اسناد مدرسه دارالشفای به نام من است و من شرعاً از محجورین که نیستم و موسس تربیت مدرس نیز من بوده‌ام و پول بسیاری از لوازم را اعم از کتاب و ماشین و ... من داده‌ام، و ثانیاً از سؤال آقای دکتر احمدی و جواب امام معلوم می‌شود ایشان نظر به ساختمان دارالشفای نداشته‌اند بلکه نظرشان به تشکیلات تربیت مدرس بوده و آن را هم به شورای عالی انقلاب فرهنگی محول کرده‌اند نه به شورای مدیریت حوزه، از اینجا معلوم می‌شود آقای فاضل نامه مرحوم امام را ندیده و تحت‌تاثیر جو ایجاد شده و شایعات، دو حکم مذکور را صادر کرده است. البته یک بار آقای دکتر احمدی در مقام عذرخواهی می‌گفت این سنگ را به دست من در چاه انداختند، بعد خلاصه با زبان بی‌زبانی گفت: می‌گویند تافلانی اسمش هست این تشکیلات رسمی نمی‌شود من هم برای مدرسه یک هیات امناء درست کردم و تولیت آن را به جناب حجت‌الاسلام آقای حاج شیخ صادق کاملان واگذار کردم (پیوستهای شماره ۸۷ و ۸۸) که فعلاً هم به همین شکل نیم‌پند باقی مانده است، ولی عملاً من هیچ‌کاره هستم و بدون نظر من و متولی آن هر نحو تصرفی انجام می‌شود، و آن روزی که آقای خامنه‌ای آمده بود قم و در دارالشفای وارد شده بود پس از مراجعت ایشان آقای کاملان از قول آقای ملکا نقل کرد که از دفتر ایشان آقای محمدی گلیپایگانی تلفن کرده است به آقای ملکا سرپرست مدرسه فیضیه که آقا فرموده‌اند نمایندگان فلانی را در مدرسه دارالشفای راه ندهید. ایشان وقتی که به قم آمدند و در دارالشفای وارد شدند با اینکه اطلاعات و دادگاه ویژه ساخته ایشان دانما مزاحم شاگردان درس من بودند و از بسیاری تعهد گرفتند که در درس من شرکت نکنند و جمعی از آنان به خاطر حمایت از من محکوم و زندانی شدند مع‌ذلک من احتراماً و به خاطر رعایت مصالح روحانیت هیاتی را مرکب از آقایان رازینی، ایزدی، دری و احمد فرزندم به ملاقات ایشان فرستادم ولی ایشان علاوه بر اینکه کسی را به عنوان بازدید نفرستاد طبق گفته آقایان دستور داده بود نماینده مرا در دارالشفای راه ندهند، و پیداست این امور عادی نیست، لابد کسانی در این میان به دنبال جدا کردن نیروها از یکدیگر و یا انتقامجوییهای عوامانه بوده‌اند.

و بالاخره مدرسه و لوازم آن عملاً در دست آنهاست ولی شرعاً مدرسه دارالشفای مثل خانه من است و اقلاً خانمهایی را که من خریدم متعلق به من می‌باشد، و بدون اجازه من تصرف در آنها جایز نیست، اما هیچ وقت هم برای به دست آوردن آن یقه پاره نمی‌کنم و به دنبالش هم راضی‌افتم، من اگر همه هستی‌ام را هم بگیرند به دنبالش راه نمی‌افتم، نه به مال دنیا علاقه دارم و نه به مقام آن، اما تاریخ باید نوشته شود و حفظ شود.

شنیدم آقای امینی با آقای مسعودی یک بار رفته بودند نزد آقای زمردیان که برای کنگره شیخ مفید (ره) می‌خواستند از مدرسه دارالشفاء استفاده کنند، آقای زمردیان گفته بود آخر فلانی در اینجا حق دارد آقای امینی گفته بوده خوب ما بعداً با ایشان صحبت می‌کنیم، ولی آقای مسعودی گفته بود: "نخیر اصلاً تولیت آستانه مقدسه را رهبر به من داده است و اینجا هم جزو آستانه مقدسه است و باید زیر نظر من باشد" در صورتی که اصل مدرسه حدود دو هزار و پانصد متر بود و آن وقت هم زیر نظر آستانه نبود و من آن را با چه مشکلاتی به حدود هفت هزار متر رساندم. البته همان طور که قبلاً هم عرض کردم این قبیل امور برای من مهم نیست آنچه مهم است عدم توجه آقایان به موازین شرعی و حقوق اشخاص است، البته کنگره شیخ مفید بعداً در جای دیگر تشکیل شد، و بالاخره جریان کار ساختمان مدرسه دارالشفاء و قسمت تربیت مدرس را من در یادداشتی نوشتم که به نظر مرحوم امام برسانند. (پیوست شماره ۸۹)

تولیت شرعی و قانونی دانشگاه امام صادق (ع)، دارالشفاء و...

س: حضرتعالی اکنون که قائم مقامی و مسئولیت رهبری را بر عهده ندارید آیا از نظارت شرعی بر تاسیسات دارالشفاء و دانشگاه امام صادق (ع) و تشکیلات مرکز جهانی علوم اسلامی (طلاب خارج از کشور) و مدرسه‌های رسول اکرم (ص) و امام باقر (ع) و بعثت که همه با همت حضرتعالی تاسیس شد و تولیت شرعی و قانونی آنها با حضرتعالی است منصرف شده‌اید و تولیت آن را به دیگران محول فرموده‌اید یا اینکه خود را متولی شرعی آنها می‌دانید؟

ج: آن روزها می‌گفتند "ما را از مدرسه بیرون رفتیم"، حالا هم "ما را از مدرسه بیرون رفتیم" جریان چگونگی تاسیس و اهداف ایجاد اینها را من پیش از این گفتم، و عرض کردم که دانشگاه امام صادق (ع) از نظر حقوقی به ثبت رسیده و در اسناد آن رئیس و یکی از افراد هیات موسس آن من هستم، من برای اداره آنجا به آقای مهدوی کنی حکم دادم که کارهای آنجا را اداره کنند و افرادی را هم به عنوان هیات امنای معرفی کردم که یکی از آنها آقای خامنه‌ای بود، و هنگامی که ایشان رئیس جمهور بود آقای یزدی به جای ایشان در جلسات شرکت می‌کرد، یکی از مواد اساسنامه این تشکیلات این بود که جلسات هیات امنای در حضور ریاست عالی تشکیل شود که قبل از این حوادث معمولاً می‌آمدند قم و در منزل من جلسات تشکیل می‌شد، تا اینکه وقتی این حوادث اتفاق افتاد آقایان رفته بودند پیش آقای خامنه‌ای و جلسهای تشکیل داده بودند، در این جلسه گفته بودند به آقای مهدوی اختیاراتی داده شود که دیگر لزومی نداشته باشد مرتب با هیات امنای جلسه تشکیل شود، چون طبق اساسنامه باید جلسات در حضور من تشکیل می‌شد ولی چون آمدن آنها به خانه من برای آنها محذور داشت این راه را مطرح کرده بودند که هیات امنای اختیاراتی به آقای مهدوی بدهند که خود ایشان دانشگاه را اداره کند، همچنین گفته بودند اگر از این راه نشود ما از راه دیگری مساله را درست می‌کنیم، لابد منظور این بوده که ما با اختیارات ولایت فقیه این قضیه را درست می‌کنیم یعنی آقای خامنه‌ای به عنوان ولی فقیه به آقای مهدوی اختیارات می‌دهند آقایان و آقای نوید که زمین خود را برای این منظور داده بودند و از بانیان اصلی این دانشگاه بودند و خودشان را مالک می‌دانستند خیلی اوقاتشان تلخ شده بود چون عملاً اینها را هم گذاشته بودند کنلر، و آقای مهدوی اختیار داشتند، و گفته بودند برای این کار از هیات امنای بگیریم، از بعضی‌ها امضا گرفته بودند اما آن دو نفر امضا نکرده بودند، آقای مهدوی فرستاده بود پیش من که حالا جریان به این شکل شده

است شما این را امضا کنید که ما اختیاردار باشیم، من گفتم یعنی چه این خلاف اساسنامه‌ای است که تنظیم شده، حالا من عنوان ندارم و به اصطلاح دارای مقام نیستم ولی این یک امر حقوقی است نه به عنوان مقام بلکه به عنوان شخص و این چه حرفی است که مطرح می‌شود، خلاصه واسطه چندبار رفتوآمد کرد و گفت آقای مهدوی هم به شما علاقه‌مند است اما باید کار دانشگاه بگردد، البته آقای مشکینی و آقای امامی کاشانی هم جزو هیات امنای بودند و در واقع ما اینها را در آنجا گذاشته بودیم، این رفتوآمدها در شرایطی بود که مرا تحت فشار قرار داده بودند، مقالات روزنامه‌ها و رنجنامه و خاطرات سیاسی و غیر اینها در بورس بود، اینها هم فشار می‌آوردند که بالاخره دانشگاه نباید تعطیل شود، آمدن آقایان هم به خانه من عملاً غدغن شده بود، بالاخره هیات امنای یکچیزی خطاب به من نوشته بودند من هم زیر آن نوشتم: "آنچه که اکثریت هیات امنای تایید کنند مورد قبول اینجانب است"، بعد شنیدم که آقای مهدوی گفته بودند ما انتظار داشتیم ایشان ریاست عالی را هم محول می‌کردند. آقای زمریدیان که واسطه قضیه بود گفته بود اینکه کاری ندارد، ما می‌خواهیم کارهای دانشگاه متوقف نشود، اگر یک مسالهای تصویب شد من می‌برم می‌دهم ایشان امضا کند. در واقع من به عنوان رئیس هیات امنای امضا کردم که هر چه هیات امنای تایید کنند مورد تایید اینجانب است. بالاخره من هنوز قانونا و شرعا رئیس هیات امنای آنجا هستم و فعلا آقای مهدوی آنجا را اداره می‌کند، ولی عملاً هیچ نحو دخالتی ندارم، و از جریانات آن هم بی‌اطلاعم. و اما مدرسه حجتیه و مرکز جهانی علوم اسلامی هم تقریباً به همین شکل است که ریاست عالی آن با من است، به آنجا خیلی امید داشتم که طلبی از خارج بیایند در اینجا تربیت شوند، وقتی ما می‌بینیم که مثلاً پاپ در خصوص آفریقا یکصد و ده هزار مبلغ دارد که حقوق آنها برعهده واتیکان است، ما هم گفتیم که یک چنین مدرسه‌ای داشته باشیم و مدارسی هم در خارج تاسیس کنیم، که آقای حاج شیخ حسن ابراهیمی دنبال این قضیه بود، از جمله کارهایی که آقای ابراهیمی کرد این بود که در نجف آباد یک کارخانه‌ای را که مصادره کرده بودند ایشان حکم آن را از امام گرفت که پشتوانه این مرکز باشد، البته من خیلی دل خوشی از این کار نداشتم برای اینکه صاحب آن کارخانه را که فردی یهودی بود اعدام کردند و اموال او را مصادره کردند و این کار صحیح و خوشایندی نبود، برای اینکه در فقه ما هست که اگر کسی فرضاً از ذمه خارج شود مال او از ذمه خارج نمی‌شود، و یادم هست که در مصادره آن آقای مومن و دادگاه عالی قم هم اشکال کرده بودند، ولی خوب این کار را کرده بودند، یکی دیگر از کارهایی که حاج شیخ حسن ابراهیمی کرد این بود که زمینهای زیادی را در مقابل بیمارستان شهید بهشتی قم خریداری کرد، اینها را به بیست و هفت میلیون تومان از بودجه مدرسه خرید، همچنین طلبی که از خارج می‌آمدند برای رفتوآمد نیاز به دلار و ارز داشتند که ما آن وقت با هماهنگی نخستوزیری و آقای میرحسین موسوی تهیه می‌کردیم. بعد که این جریانات پیش آمد گویا رفت‌بوند پیش آقای خامنه‌ای، حالا یا ایشان یا کسانی که در دفتر ایشان بوده‌اند، چنانکه نقل شد، گفته بودند: "اگر به اسم آقای منتظری و زیر نظر ایشان باشد ما این پولها و مخارج را نمی‌دهیم باید اسم فلانی نباشد." بعد هیات امنای آنجا آقای محفوظی را که خودش عضو بودند واسطه کرده بودند که بیایند با من صحبت کنند، آقای محفوظی آمد اینجا و گفت: "شما مسئولیت این تشکیلات را واگذار کنید، شما بنویسید اصلاً من موسس این تشکیلات نبوده‌ام و ریاست عالی اینجا را نداشتم"، من گفتم: "آخر این چه حرفی است من که همه کاره این تشکیلات بوده‌ام و ریاست عالی اینجا را داشتم، این چه حرف دروغی است که بنویسم" گفت: "پس